

## جایگاه رهبری در جمهوری اسلامی ایران

### گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر نجف لکزایی\*

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر نجف لکزایی (متولد ۱۳۴۸) زاده سیستان، دوره کودکی و دبستان را در زادگاهش گذراند. در سال ۱۳۶۰ وارد حوزه علمیة مرحوم آية الله شریفی و در سال ۱۳۶۴ وارد حوزه علمیة قم شد. نامبرده هم‌زمان با تحصیل در حوزه علمیة، از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۲، موفق شد تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته علوم سیاسی در مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری به پایان برساند. لکزایی پیش از این رئیس پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی و معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم‌السلام) بود. وی در آذر سال ۱۳۹۳ به‌عنوان رئیس پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و معاون پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیة قم منصوب شد. همچنین ایشان در سال ۱۳۹۴ به مرتبه استاد تمامی ارتقاء یافت.

در این مصاحبه می‌خواهیم یکی از ابعاد بسیار مهم انقلاب اسلامی به‌عنوان یک پدیده بزرگ سیاسی و اجتماعی در یک قرن اخیر را بررسی و واکاوی کنیم. نقش رهبری در انقلاب اسلامی و جایگاه ایشان در ادامه حیات این انقلاب پربرکت در قالب جمهوری اسلامی ایران. ازجمله مباحثی که ذیل این عنوان طرح می‌شود تبیین اختیارات و شئون رهبری در برابر قانون اساسی و قوای سه‌گانه و پاسخ به شبهاتی که در این زمینه مطرح است می‌باشد. در محضر استاد عزیز حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر نجف لکزایی رئیس محترم پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، به طرح این بحث و پاسخ به برخی شبهات رایج پیرامون آن می‌پردازیم.



**مجله پاسخ:** جناب استاد لطفاً در ابتدای بحث در مورد شئون رهبری و اختیارات ایشان توضیحاتی بفرمایید.

♦ حضرت امام علیه السلام در مباحث ولایت فقیه فرمودند رهبر سه شأن دارد. شأن اول رهبر این است که اسلام را برای مردم روشن می کند و توضیح می دهد و می گوید اسلام چیست. موقعی که پیامبر رهبر بوده این مطلب به این شکل بود که پیامبر وحی علیه السلام را می گرفت از جبرئیل امین و به مردم ابلاغ می کرد. موقعی که ائمه معصومین علیهم السلام رهبر بودند آنها تبیین می کردند دین را. موقعی که فقیه جامع الشرایط در رأس قرار می گیرد ما می گوئیم فتوا می دهد؛ یعنی تعابیر فرق می کند؛ یعنی نحوه انجام این وظیفه با توجه به اینکه رهبر چه کسی باشد متفاوت می شود؛ ولی یک چنین وظیفه ای وجود دارد. این وظیفه اول است. حتی اگر دولت هم در اختیار رهبر الهی نباشد این وظیفه را انجام می دهد و این ولایت مرحله اول را دارد که در مورد فقیه می گوئیم ولایت افتاء. مرحله دوم یا شأن دومی که رهبر دارد شأن اجراست؛ یعنی این دینی که حالا برای مردم می گوید این قرار است اجرا بشود یا نه؟ به تعبیر زیبای امام علیه السلام که می فرماید این قرآن آمده است و یک قانون است. حالا این قرار است همین طور قانون بماند یا قرار است اجرا بشود. پس در بحث دوم، رهبر شأن مجری پیدا می کند؛ یعنی این قانون که قانون اسلام است یک مجری می خواهد. مجری کیست؟ همان رهبر الهی می شود مجری. این می شود ولایت در اجرا. ولایت سیاسی همین است اینجاست که رهبر دولت تشکیل می دهد؛ یعنی رهبر به کمک مردم برای اجرای احکام اسلام و تحقق امنیت مردم دولت تشکیل می دهند. مثلاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به کمک مردم در مدینه دولت تشکیل داد، بعد از ۱۳ سال که در مکه بود. آن ۱۳ سالی که در مکه هست دارد اسلام را بیان می کند، اما هنوز وارد اجرا نتوانسته بشود؛ ولی اجرای غیرحکومتی را که مقدورش است انجام می دهد، اما اجرا در سطح حکومت مقدورش نبود. در مورد فقیه جامع الشرایط هم همین طور است در مورد ائمه معصومین علیهم السلام هم همین طور است. پس اینجا این بحث حضور مردم را می خواهد. این بحث حضور الحاضر همین است که امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند تشکیل دولت و اجرای شریعت و اسلام با حضور مردم است.



ولایت سوم و شأن سوم می‌شود شأن قضاوت و نظارت که حالا اگر کسی تخلف کرد تخطی کرد اگر مردم با هم نزاع داشتند برای فصل خصومت مراجعه می‌کنند به رهبر الهی. منتها بحثی که وجود دارد این است که آیا رهبر همه اینها را مباشرتاً انجام می‌دهد یا اینکه برای اینکه اینها را انجام بدهد یکسری ابزارهایی دارد و یکسری نهادسازی‌هایی می‌کند. روشن است که رهبر نهادسازی می‌کند؛ یعنی حکومت اسلامی یک حکومت فردی نیست. یک حکومتی است که با مشارکت مردم و با همکاری و همراهی مردم، این کارها را انجام می‌دهد بحث ﴿تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ است. با تعاون و با همکاری همه، بحث ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ مطرح می‌شود، باید همه مردم بشوند برپادارنده قسط. اصلاً انبیاء برای همین آمدند که مردم بشوند برپادارنده قسط. رهبر وظایف اجرایی را از طریق قوه مجریه انجام می‌دهد برای همین است که حکم رئیس‌جمهور توسط رهبر تنفیذ می‌شود وظایف قضایی‌اش را از طریق قوه قضائیه انجام می‌دهد برای همین است که یک فقیه دیگری را به‌عنوان رئیس قوه قضائیه منصوب می‌کند. او وظایف قانونگذاری‌اش را از طریق قوه مقننه انجام می‌دهد و از طریق فقهای شورای نگهبان نظارت می‌کند که یک وقت چیزی مغایر اسلام و قوانین اسلام تصویب نشود. رهبر مملکت را براساس یک قانون اساسی اداره می‌کند برای همین است که شما در شورای نگهبان می‌بینید شش نفر هم حقوقدان هستند که مراقبت می‌کنند که مصوبات مجلس با قانون اساسی هم مغایرت نداشته باشد.

بنابراین رهبر، رهبر مملکت است و قوای مختلف با نظارت رهبر کار می‌کنند سیاست‌های کلان نظام را رهبر تبیین می‌کند و قانونگذاری‌ها و اجراها و دیگر موارد طبق قانون باید براین اساس پیش برود؛ البته اینکه حالا در مقام عمل چقدر این اتفاق می‌افتد این یک بحث دیگری است؛ یعنی احتیاج به یک آسیب‌شناسی دارد که آیا مثلاً قوه مقننه و قوه مجریه و قوه قضائیه همیشه در همه مراحل خودش مطابق آنچه که قانون گفته



عمل می‌کنند؟ چون شما تا برسید به یک دهیار و بخشدار همه اینها می‌شود قوه مجریه. تا برسید به یک دادیار و دادستان و قاضی در یک شهر دورافتاده این هم می‌شود قوه قضائیه یا هر چه که در مجلس اتفاق می‌افتد اینها بحث قوه مقننه است؛ ولی رهبر طبق آنچه که حضرت امام علیه السلام فرمودند در این سه بخش وظایفی خدای متعال بر دوشش گذاشته و سعی می‌کند براساس مقدراتی که دارد براساس مصالح اسلام و مسلمین امور را پیش ببرد.

**مجله پاسخ:** با این توصیفات رهبر در جمهوری اسلامی در قانون است یا بر قانون؟ لطفاً توضیح بفرمایید اختیارات و وظایف رهبری در قانون اساسی چگونه است.

♦ چندتا نکته وجود دارد. یک نکته این است که همان‌طور که گفتیم رهبری مساوی با دولت نیست. جایگاه امامت و رهبری در تفکر اسلامی جایگاه رفیع و بلندی است. قطع نظر از اینکه دولتی وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد رهبری در تفکر اهل بیت علیهم السلام وجود دارد و امر جا افتاده و مسلمی است. ما چهار رکن داریم برای یک جامعه اسلامی. رکن اول رهبری الهی است و رکن دوم مکتب و دین است. رکن سوم امت است. رکن چهارم دولت است. به تعبیر بهتر و دقیق‌تر یکی از شئون رهبر دولت‌سازی است. دولت هم که اینجا می‌گوییم سامانه اداره جامعه منظورمان است قوه مجریه فقط منظورمان نیست. هر سه قوه را شامل می‌شود. در واقع یکی از شئون پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یا ائمه معصومین علیهم السلام یا فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت دولت‌سازی است؛ اگر هم نتوانستند دولت بسازند آن شأن امامت و رهبری سر جای خودش است. مثلاً پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله سیزده سال در مکه بودند، خب رهبر بودند؛ ولی دولتی نتوانستند تشکیل بدهند. یا اکثر ائمه علیهم السلام ما که دولت تشکیل ندادند اینها رهبر و امام بودند یا فقهای ما در طول تاریخ. یا مثلاً امام خمینی علیه السلام در دهه ۴۰ یک رهبر است و دستوراتش هم واجب‌الاطاعه است، اما هنوز دولتی تشکیل ندادند. ما باید بین این دو حیث و شأن تفکیک کنیم. آنچه که مربوط به حوزه رهبری می‌شود امری است که مشروعیتش الهی



است و بر فقیهی که می‌گوییم جامع‌الشرایط باشد که اینجا به‌عنوان ولایت‌فقیه داریم از او یاد می‌کنیم این مطلب وجود دارد، اما بحث دولت به‌عنوان سامانه اداره جامعه امری است که وقتی بسط ید پیدا می‌کند فقیه جامع‌الشرایط این دولت را به وجود می‌آورد. وقتی دولت را به وجود می‌آورد این طبق یک نظم و نظامی شکل می‌گیرد. ازجمله چیزهایی که در اینجا به وجود می‌آید بحث قانون اساسی است؛ یعنی اگر از ما سؤال شود ولی فقیه ایران را چگونه اداره می‌کند، ما می‌گوییم ایران را براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اداره می‌کند. این قانون اساسی یک میثاقی است به تعبیر زیبایی مقام‌معظم‌رهبری بین مردم و دولت. یک میثاق ملی است با رهبری. کسانی که این قانون اساسی را تدوین کردند آدم‌های عاقل و فهمیده‌ای بودند و برای رهبری هم اختیارات لازم را در نظر گرفتند. ازجمله بحث مشکلات و معضلاتی است که از طرق عادی قابل حل نباشد. این در قانون اساسی دیده شده است؛ یعنی در قانون اساسی گفته شده که اگر در کشور مسئله‌ای پیش آمد که از طرق عادی قابل حل نبود. از طرق عادی؛ یعنی از مسیر همین تشکیلاتی که وجود دارد قابل حل نبود؛ یعنی از طریق مجلس نشد که حل بشود، یا اگر بخواهد از طریق مجلس حل بشود دیگر زمان را از دست می‌دهیم، یا از طریق قوه مجریه قابل حل نبود یا از طریق قوه قضائیه به شکل عادی قابل حل نبود. گفته شده اینها از اختیارات رهبری است. در اختیار رهبری است که پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام در آن موارد تصمیم‌گیری می‌کند؛ بنابراین این تعبیر، تعبیر درستی نیست اگر کسی بیاید بگوید اصلاً رهبری به قانون‌کاری ندارد و هر کاری که دلش بخواهد می‌کند. اصلاً این در شأن رهبران ما نیست. اصلاً مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) عدل را جزء اصول دین خودش قرار داده است. ما درباره خود خدای متعال اعتقادمان این است که خدای متعال عادل است با اینکه ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾، اما خدای متعال خودش می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ خدای متعال



یک ذره ظلم نمی‌کند. در فقیه جامع‌الشرایط بحث ما این است که از عدالت بسیار بالایی برخوردار است از تقوای بسیار بالایی برخوردار است. قوانینی که در مملکت وجود دارد چه قوانین عادی و چه قانون اساسی اینها را پایش را امضا کرده است و امضا می‌کند و همیشه تأکید و سفارشش بر مردم این است که قوانین را مراعات کنید. این نمی‌شود یک تعبیر این طوری به کار ببریم که خود رهبر مثلاً قوانین برایش اهمیتی ندارد و ارزشی ندارد و می‌تواند قوانین را بشکند. اصلاً نیازی ندارد... اصلاً می‌خواهم بگویم موردی نیست که بگویم برای کشور یک مشکلی پیش آمده که رهبری این را می‌خواهد حل بکند؛ ولی قانون دستش را بسته است و گفته شما حل نکن. این قانون آمده گفته در شرایط عادی کشور اینگونه اداره می‌شود، اما اگر در یک شرایط خاصی به یک معضلی گرفتار شد که به طریق عادی قابل حل نبود این جزء اختیارات رهبری است؛ یعنی اختیارش را به رهبری داده است.

اما یک مسئله دیگری می‌ماند. ما گفتیم رهبری مساوی با دولت که نیست. یک شأن رهبر دولت‌سازی است و بعد هم بر دولت نظارت می‌کند و سیاست‌های کلان را ابلاغ می‌کند و... اما رهبر، فقط رهبر مردم ایران نیست. رهبران دنیا ببینید حالا چه رهبر ما و چه رهبران دیگر کشورها، مثلاً در مسیحیت پاپ را در نظر بگیرید، اینها رهبری‌شان فراملی است؛ یعنی در اقصی نقاط جهان رهبر ما هم مثل رهبران دیگری که در دنیا هستند پیروانی دارد. آیا ولی فقیه نسبت به پیروان خودش در دیگر کشورها باید براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران عمل کند؟ خیر. ربطی ندارد؛ یعنی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای اداره ایران نوشته شده و برای مردم ایران نوشته شده است و یکی از مواردی هم که در آن تأکید شده گفته دولت ایران در امور داخلی دیگر کشورها مداخله نمی‌کند اصلاً کاری به بقیه ندارد؛ اما رهبر ما، رهبر الهی و با پیروان فراملی مواجه است. پیروانی در کشورهای دیگر دارد. رهبر برای پیروان خودش و اداره پیروان خودش و پاسخ به نیازهای پیروان خودش در دیگر کشورها براساس آن مبانی رهبری خودش عمل



می‌کند. براساس مصالح آنها عمل می‌کند. بر اساس اصول و آرمان‌های اسلامی عمل می‌کند. اگر کسی بگوید بله آقا. این می‌شود فرا قانون. می‌خواهیم بگوییم این اصلاً به قانون اساسی ایران ربطی ندارد که بگوییم این فراقانون است. می‌گوییم آنجا براساس اصول و مبانی اسلامی که در حوزه امامت و رهبری مطرح است عمل می‌کند. مثلاً امام خمینی علیه السلام در سال ۱۳۵۶ در رهبری خودش بر چه اساسی عمل می‌کرد؟ آن موقع که هنوز قانون اساسی نبود. رهبر وقتی در جایی دولت تشکیل نداده است آنجا براساس اصول و مبانی دینی عمل می‌کند. الان هم ما می‌گوییم ولی فقیه در ایران موفق شده است جمهوری اسلامی را تشکیل بدهد، دولتی را تشکیل بدهد، اما نسبت به پیروان خودش در بسیاری از نقاط دنیا چگونه عمل می‌کند؟ براساس مبانی اسلامی عمل می‌کند و امور رهبری را انجام می‌دهد؛ بنابراین اینها را اگر دقت کنیم این تحیر و سرگردانی برطرف می‌شود.

**مجله پاسخ:** پس با این توصیفات تکلیف دموکراسی چه می‌شود؟ یا به تعبیر دیگر دموکراسی با حکومت اسلامی چه نسبتی پیدا می‌کند و آیا اصلاً حکومت اسلامی مجبور است از دموکراسی و قوانینی که منشأ غربی دارند تبعیت کند؟

♦ از سؤال آخر شروع می‌کنیم و می‌گوییم نه. چنین جبری نیست و اصلاً نباید باشد؛ یعنی اسلام ارزشهای خودش را دارد منتها مسئله‌ای که وجود دارد این است در اسلام آن گونه‌ای که از امام علیه السلام آموختیم و آن گونه که مقام معظم رهبری مدنظرشان است تجارب بشری مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ یعنی نه تنها ما منعی نداریم برای اینکه از دستاوردها و تجارب بشری استفاده کنیم و اسلام ما را منع نکرده است، در واقع افتخار مکتب اهل بیت علیهم السلام همین است که اهل جمود و تحجر نیست و جامعه اسلامی را محروم نمی‌کند از دستاوردهای بشر در عرصه‌های مختلف. متأسفانه در برخی از نحلها هستند کسانی که با این پدیده‌های جدید و دستاوردهای بشری مقابله می‌کنند و مبارزه می‌کنند. آخرین نمونه‌اش را در همین رفتارهای داعش دیدیم که چگونه خسارت‌های عظیمی زدند



به انسانیت و دستاوردهای انسانها، از تخریب آثار باستانی گرفته تا دیگر اقداماتی که انجام دادند. با این بهانه که می‌خواهیم برگردیم به اسلام. در اسلام به قرائت امام و اسلام ناب، این گونه نیست. اگر دستاورد، دستاورد مفید برای بشر باشد، دستاوردهای تجربی باشد قابل استفاده است. در حوزه دموکراسی هم همین بحث مطرح است که دموکراسی گاهی به مثابه ارزش و گاهی به مثابه روش مطرح می‌شود. آن چیزی که اسلام در ارتباط با دموکراسی می‌پذیرد، دموکراسی به مثابه یک روش در اداره مملکت است نه یک ارزش. چون وقتی که ارزش می‌شود به هر حال باید با آن نظام ارزشی که شما دارید یک سازگاری و تناسبی داشته باشد و این هم به عنوان یک روش مورد تایید و تأکید اسلام است چون خود پیامبر گرامی اسلام هم که معصوم است و از سوی خدا منصوب شده، اما وقتی به ساحت حکومت می‌رسد آنجا بحث بیعت را مطرح می‌کند و اتفاقاً آن ۱۳ سالی هم که حضرت در مکه بودند، چرا دولت تشکیل نشد؟ آیا ایشان علاقه‌ای به تشکیل دولت نداشتند؟ نه. این طوری نیست. ایشان علاقه داشتند که دولت تشکیل بدهند، اما به تعبیر علمای بزرگوار ما بحث بسط ید مطرح است. بسط ید؛ یعنی همان قدرت و حضور مردم. بعداً در فرمایش امیرالمومنین علیه السلام داریم این تعبیر «لَوْ لَأَ حُضُورُ الْحَاضِرِ» اگر شما نیامده بودید حجت بر من تمام نبود با اینکه منصوب از سوی خدا و پیامبر بود؛ بنابراین می‌گوییم در تحقق حکومت اسلامی سه تا رکن وجود دارد که آخرینش بحث دموکراسی مطرح می‌شود. رکن اول، استحقاق، لیاقت و شایستگی است که در بحث حضرت ابراهیم داریم که وقتی حضرت ابراهیم به مقام امامت رسید، بعد از اینکه سال‌ها نبی بود، آنجا از خدای متعال یک سؤال کرد، فرمود: «و من ذریتی». خدایا این امامت در ذریه من می‌ماند؟ خدای متعال نمی‌فرماید بله. پاسخ سلبی می‌دهد و می‌فرماید: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ امامت که عهد من است به ستمکاران نمی‌رسد؛ یعنی آن دسته از ذریه تو که شایسته باشند در میان آنها می‌تواند باشد. رکن دوم مشروعیت یا شرعیت است؛





یعنی از میان کسانی که استحقاق داشته باشند به اسم یا صفات، مثلاً در میان معصومین علیهم السلام به اسم بوده، در مورد فقیه جامع الشرایط به صفات است، کسی به عنوان رهبر منصوب می شود و بحث سوم این است که این رهبر در حوزه دولت سازی، چون رهبر وظایف مختلف و شئون مختلفی دارد که یک بحثش بحث دولت سازی است، هر وقت بسط ید پیدا کرد، قدرت داشت و مردم آمدند رأی دادند و بیعت کردند آنجا دولت تشکیل می دهد. لذا می گوییم که در دولت اسلامی مردم سالاری و دموکراسی ما الهی و دینی است. این یعنی چه؟ یعنی یک چیزی بیشتر از دموکراسی اینجا وجود دارد. برای ما ملاک اول بحث رضایت و خواست خداوند متعال است. ملاک دوم می شود بحث رضایت مردم و بیعت و رأی مردم؛ یعنی مردم با رأی خودشان با بیعت خودشان با خواست خودشان حکومت خودشان را می سازند، اما این حکومت در چارچوب احکام اسلامی و شریعت اسلامی عمل می کند به تعبیر دیگر مثلاً الان مجلس شورای اسلامی ما که قانونگذاری می کند می گوییم این قوانین مغایر اسلام نباید باشد. این مغایر اسلام نباید باشد به خاطر همان جنبه اسلامی بودن و دینی بودن است.

**مجله پاسخ:** حالا اگر کارگزاران حرف رهبر جامعه را نپذیرفتند و به فرض مثال صحبت بر سر جامعه ماست یکی از قوا یا یکی از کارگزاران حرفی را گوش نکرد یا از دستورات تخلف کرد و یا از وظایفش کوتاهی کرد آن موقع چه اتفاقی باید بیفتد. البته راههایی در قانون پیش بینی شده است مثل استیضاح رئیس جمهور و...؛ ولی آیا باید توقعی غیر از این هم داشته باشیم؟

♦ نباید توقع داشته باشیم؛ ولی در جامعه ما یکسری ضرب المثل هایی رایج شده یا یک سری داستان هایی رایج شده که مثلاً در دوره حکومت فلان فرد فلان پادشاه مثلاً آمد در بازار مثلاً چنین کرد و بعد چنان شد. اینها چیزهایی است که از نظر اسلامی درست نیست.



**مجله پاسخ:** اتفاقاً برخی همین سؤال را دارند و می‌گویند چرا در مملکت ما یک نفر مثل رضاشاه مثلاً پیدا نمی‌شود که برخورد قاطع با مفسدین اقتصادی کند تا مردم از دست مفسدین اقتصادی راحت شوند؟

♦ بیشتر البته شاه عباس ورد زبان‌هاست می‌گویند رفت دم نانوائی و بعد دید چه و فلان و همانجا گفت طرف را بیندازند در تنور. رفت قصابی دید چنین است... ببینید حکومت مبتنی بر اسلام اصلاً مدلس این طوری نیست؛ که همین طوری بدون محاکمه، بدون بررسی، بدون رسیدگی حکمی اجرا کند... ببینید در قرآن کریم این تعبیر عجیب است. در ارتباط با خدای متعال است این خدا خالق همه ماست خالق آسمان‌ها و زمین است در سوره یس می‌فرماید: ﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ ولایتش مطلقه است اصلاً ولایت تکوینی دارد. در رابطه با خدای متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ مثقال هم گفته ذره هم گفته دوباره. یک ذره خدا ظلم نمی‌کند. امیرالمومنین علیه السلام فرمود اگر همه عالم را به من بدهند یا این حکومت بر شما را این ارزشی برایم ندارد. «أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ»؛ من پیروزی را با جور و ستم نمی‌خواهم ولو در حد گرفتن پوست جویی از دهان مورچه‌ای باشد. ما فرهنگمان را باید اصلاح بکنیم. اگر می‌خواهیم مردم سالاری داشته باشیم آن هم از نوع اسلامی، بالاخره باید یک مقدار خودمان را تقویت بکنیم فرهنگ کار جمعی، فرهنگ نظارت عمومی، فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر که در اسلام است. فرهنگ «النَّصِيحَةُ لِلْأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ». خیرخواهی برای همدیگر، نباید یک مطالباتی داشته باشیم که خدای ناکرده اینها جنبه‌های غیراسلامی دارد. همین رضاخان و رضاشاه را که در سؤال بود ببینید چقدر از بهترین روستاهای ایران را به نام خودش زد و مالکانش را بیچاره کرد. چقدر از علما و دانشمندان و نخبگان ایرانی را سر به نیست کرد. وارد زندان کرد. یک خانمی که مثلاً می‌خواست با چادر بیاید بیرون، برایش پلیس گذاشته بود، شما ببینید ظلم در یک کشور چقدر می‌تواند

رواج پیدا بکند. کسی با حجاب می‌آمد بیرون، پلیس گذاشته که حجاب از سر زنان و دختران مردم بردارند. انگار در مملکت همه بیکارند فقط پلیس باید این کار را بکند و بعد چقدر مبارزه با مردم چقدر فروختن مملکت. این داستان قرارداد نفت که انداخت در بخاری و بعد ۳۲ سال دیگر به زمانش افزودند «قرارداد داری» در دوره همین آدم اتفاق افتاد. یک وقت‌هایی ما حافظه تاریخی مان را تقویت نمی‌کنیم یک کسانی که جز بدبختی و جز ظلم و جز فساد و جز اذیت و آزار ایرانی‌ها چیز دیگری در کارنامه شان نبوده ممکن است بیایند مطرح بشوند.

**مجله پاسخ:** یک سؤالی که در مورد اصل شکل‌گیری و پیروزی انقلاب مطرح است این است که آیا مردم ما از اول می‌دانستند که هدف امام خمینی علیه السلام تشکیل حکومت اسلامی است و در تظاهرات شرکت می‌کردند یا اینکه نه، این را بعداً متوجه شدند. چون برخی ممکن است بگویند جوان‌های ما اسیر احساسات شده بودند و در آن شلوغی‌ها و اینها خوششان می‌آمد شرکت می‌کردند و اصلاً نمی‌دانستند حکومت اسلامی چیست و امام خمینی علیه السلام می‌خواهند حکومت اسلامی تشکیل بدهند.

♦ امام علیه السلام برای نخستین بار به شکل مفصل و جامع و در قالب یک سلسله دروس در سال ۱۳۴۸ بود که بحث حکومت اسلامی ولایت فقیه را مطرح کردند و این نوارها تبدیل به کتاب شد و آن کتاب فارسی چاپ و به اسم‌های مختلف منتشر شد و بین انقلابیون توزیع شد؛ بنابراین اصل بحث که مطرح شده روشن است؛ یعنی ما برایش تاریخ داریم. در بهمن ۱۳۴۸ این بحث تدریسش شروع شد. کتابش هم پخش شد. لااقل کسانی که در جریان کارهای انقلاب بودند می‌توانیم بگوییم از سال ۴۸ دیگر با این بحث آشنا شده بودند. برخی که شاگردان امام علیه السلام بودند پای درس بودند و برخی دیگر هم که در تهیه آن متن نقش داشتند مخصوصاً در لبنان و در خود عراق و بعد هم که چاپ شد در ایران هم توزیع شد. در سال‌های انقلاب هم مفصل هر خبرنگاری که پیش امام علیه السلام می‌رسیده، آن مصاحبه‌هایی که در پاریس با امام علیه السلام شده که در صحیفه امام هست، در سایت‌های





مختلف هست، نرم افزارش هم هست، بیشتر این خبرنگاران یکی از سؤال‌تشان همین است که شما وقتی به ایران رفتید و انقلاب شما پیروز شد شما چه حکومتی را پیشنهاد می‌دهید که آنجا بحث امام علیه السلام، بحث جمهوری اسلامی است؛ یعنی جمهوری اسلامی را با همین اصطلاح حضرت امام علیه السلام در فرانسه که بودند مطرح کردند. در آن درس‌های ولایت فقیه بحث حکومت اسلامی، دولت اسلامی و این تعابیر بیشتر به کار رفته است و بحث ولایت فقیه و اینکه دولت اسلامی در عصر غیبت یک دولتی است که فقیه جامع‌الشرایط در رأسش است با آن شئون سه‌گانه‌ای که در آغاز همین مصاحبه توضیح دادم؛ اما در فرانسه آنجا بحث جمهوری اسلامی را مطرح می‌کنند که باز خبرنگاران از ایشان سؤال می‌کنند این جمهوری که شما می‌گویید به چه معناست، ایشان می‌فرمایند جمهوری به همان معنایی که در همه جای دنیا هست؛ بنابراین از این نظر انقلاب اسلامی یک انقلابی است که می‌توانیم بگوییم نظام سیاسی که می‌خواهد بعد از سقوط سلطنت در ایران تأسیس بشود قبل از انقلاب تدریس شده، توضیح داده شده و روشن است و ابعاد مختلفش بیان شده است.

حتی از امام علیه السلام سؤال می‌کنند وقتی انقلاب پیروز بشود و به ایران برگردید خود شما چه سمتی دارید؛ یعنی این قدر سؤالات ریز شده است که امام علیه السلام می‌فرماید من همین کاری که الان دارم انجام می‌دهم آن موقع هم همین کار را انجام خواهم داد. ایشان می‌گویند مثلاً شما یک سمتی در دولت نمی‌خواهید بگیرید؟ مثلاً رئیس‌جمهور بشوید؟ ایشان می‌فرمایند نه. من همین نقشی که الان دارم، همین نقش را خواهم داشت و همین هم هست وقتی انقلاب پیروز می‌شود بی‌نظیرترین انقلاب است در راه‌اندازی نهادهای قانونی. معمولاً کشورهایی که در آنها انقلاب شد به لحاظ تاریخی وقتی که بررسی می‌شود، اینها کم کم تا ۱۰ سال نه قانون اساسی جدیدی برایشان نوشته می‌شود و نه پارلمانی تشکیل می‌شود و هیچ کدام از این کارها نمی‌شود و انقلابیون می‌گویند فعلاً کشور در شرایط انقلابی است و باید انقلابی اداره کنیم کشور را، اما در ایران می‌بینیم که



خیلی سریع مجلس خبرگان قانون اساسی تشکیل می‌شود و قانون اساسی تدوین می‌شود و به رأی مردم گذاشته می‌شود، اصل نظام در دوازدهم فروردین ۱۳۵۸ به رأی مردم گذاشته می‌شود و بعد قانون اساسی به رأی مردم گذاشته می‌شود یا به اصطلاح به فراندنم گذاشته می‌شود و بعد هم که پارلمان و رأی‌گیری و رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و همه نهادها مطابق آن چه که مردم می‌خواهند شکل می‌گیرد؛ بنابراین به شکل خلاصه از خیلی سال‌ها پیش بحث حکومت اسلامی مطرح بود.

**مجله پاسخ: مردم هم می‌دانستند؟**

♦ نمی‌توانیم بگوییم هر کسی که در راهپیمایی می‌آمده می‌دانسته؛ به خاطر اینکه این یک امری است که به مطالعه و به اطلاعات افراد بر می‌گردد؛ یعنی این جور ادعایی نمی‌توان کرد چنان‌که امروز هم بگوییم همه مثلاً بحث‌های حکومت اسلامی را بلدند و می‌دانند چیست؟ این بر می‌گردد به اینکه فرد چقدر مطالعه کرده باشد. عرضم این است که کسانی که در کادر انقلاب بودند، کسانی که رهبران انقلاب بودند، کسانی که برای مردم صحبت می‌کردند، اینها می‌دانستند چون کتابش چاپ شده بود توزیع شده بود تکثیر شده بود و در اختیار افراد قرار گرفته بود؛ یعنی می‌خواهم بگویم این یک چیز مخفی نبوده که بگوییم این یک ایده‌ای بود که کسی نمی‌دانست و مردم همین طوری انقلاب کردند که حالا بعدش چه می‌خواهد بشود، هیچ کسی تصویری نداشت، یک چنین چیزی را نمی‌شود ترسیم کرد. روشن بود؛ یعنی از نظر کسانی که پیگیر کارها بودند ایده حضرت امام علیه السلام برای جایگزینی با نظام سلطنت، مدل حکومتی، جایگاه خود ایشان، اینها همه یک سؤالاتی بود که از ایشان می‌شده و خبرنگاران مختلف هم می‌پرسیدند قبل از انقلاب و ایشان هم جواب می‌دادند و پخش می‌شده است.

**مجله پاسخ:** آن چیزی که مسلم است این است که حتی کسانی که خیلی نوجوان و جوان بودند آنها هم به دلیل نارضایتی از حکومت به صف معترضین پیوستند بنابراین آنها هم اینطور نبوده که بیگانه با این موضوع باشند؛ ولی اینکه حالا حکومت اسلامی را منتظرش باشند یا بدانند که چه مدلی قرار است اجرا بشود، این یک بحث دیگری است.



♦ یعنی تشکیکی است، مراتب مختلف دارد یک کسی کتاب ولایت فقیه امام هم دستش بوده و تدریس هم برای دیگران می‌کرده یک کسی دیگری کلیاتش را شنیده و یک کسی هم ممکن است واقعاً اهل مطالعه نبوده و اصلاً چیزی هم نشنیده فقط چون فلان عالم را قبول داشته و فلانی گفته که مثلاً بیایید راهپیمایی ما هم می‌رویم راهپیمایی یا ممکن است کسانی که حتی در گروهک‌های دیگر و جریان‌های دیگر بودند، این را نمی‌شود بگوییم بکدست بودند و همه مثلاً یک چیز می‌خواستند، نه. آنجا تنوع وجود دارد، اما این ایده هم ایده شناخته شده و روشن بوده و مطرح بوده و در فضای آن روز از طریق رسانه‌ها هم خیلی به فراوانی مطرح می‌شد.

**مجله پاسخ:** با توضیحاتی که فرمودید در ایران هم حکومت اسلامی برقرار است و هم دموکراسی. حال اینجا یک سؤالی پیش می‌آید و اینکه آیا در ایران اسلامی ما چیزی به اسم حزب داریم؟ و آن چیزی که الان گفته می‌شود عناوینی که الان وجود دارد حزب مثلاً اصلاح طلب، اصولگرا، کارگزاران سازندگی و یک زمانی حزب مشارکت یا چیزهای دیگر... آیا اصلاً حزب در ایران وجود دارد یا ندارد به معنای استانداردها و کارشناسی‌اش در علوم سیاسی؟ و آیا تشکیل احزاب با حکومت اسلامی سازگار نیست یا دلیل دیگری دارد؟

♦ پاسخ هم مثبت است و هم منفی است؛ یعنی هم حزب داریم هم نداریم. حزب خیلی زیاد هم داریم؛ یعنی به لحاظ رسمی اینکه بروند مجوز بگیرند و تأسیس کنند، ظاهراً بیش از صد تا حزب تا به حال تصویب شده و به رسمیت شناخته شده؛ ولی این رسمش نیست؛ یعنی در هیچ کشور پیشرفته‌ای در اوج پیشرفت هم که باشد این پذیرفته نیست که بیش از دو سه تا یا چهار پنج تا حزب بیشتر داشته باشیم.

**مجله پاسخ:** چرا؟ با فلسفه حزب‌گرایی در تضاد است این داستان؟

♦ ببینید حزب چکار می‌کند؟ حزب؛ یعنی خانه قدرت. این خانه قدرت چکار می‌کند؟ باید دو تا کار مهم را انجام بدهد. یک: باید برای اداره مملکت کادرسازی کند. دو: باید برای اداره مملکت از منظر خودش برنامه بدهد؛ اما احزاب در ایران هیچ کدام از این دو کار را انجام نمی‌دهند.

**مجله پاسخ:** پس این که گفته می‌شود این دوره رئیس‌جمهور از اصلاح‌طلبان است و آن دوره از اصولگرایان بود، چیست؟

♦ اصلاً اصلاح‌طلب‌ها و اصولگرایان که حزب نیستند. ما حزبی به نام حزب اصولگرایان نداریم. حزبی به نام حزب اصلاح‌طلب‌ها نداریم. اینها همان‌طوری که مصطلح است جناح هستند. یک ائتلاف‌هایی هستند که از مجموعه‌ای از احزاب و انجمن‌ها و گروه‌های اصلاح‌طلب جناح اصلاح‌طلبی شکل گرفته که وقتی هم می‌بینید داخل اینها اتفاقاً لانهٔ اضداد است؛ یعنی می‌بینید از کسی که ولایت‌فقیه را قبول دارد در این گروه هست تا کسی که می‌گوید ولایت‌فقیه چون در قانون اساسی آمده است من قبول دارم؛ یعنی به‌عنوان یک امر قانونی قبول دارم نه بیشتر؛ یعنی خیلی طیف‌ها مختلف می‌شود یک مقدار اسم بردن سخت است که اسامی را بگویم در اینجا ولی در اصولگرایان هم همین‌طور است یک مجموعه‌ای از گروه‌ها و احزاب و دسته‌جات مختلف اینها شدند اصولگرا؛ ولی شما بگویید رئیس‌اصولگرایان کیست؟ یا رئیس‌اصلاح‌طلب‌ها کیست؟ یا دبیرکل‌شان؟ اصلاً چنین چیزی نداریم؛ یعنی یک سازمان واحدی نیست. آن نکته‌ای که اشاره کردم نکتهٔ مهمی است. ببینید وقتی حزب استاندارد نداریم هرچند اسماً حزب زیاد داریم؛ ولی حزب استاندارد که دو کار می‌کند، یکی برنامه می‌دهد برای ادارهٔ بهتر مملکت و یکی هم کادر و مدیر و نیرو تربیت می‌کند. الان جای این دو تا خالی است. این چه صدمه‌ای به کشور می‌زند؟ صدمات خیلی زیادی می‌زند. مثلاً افراد می‌آیند کاندیدای ریاست‌جمهوری می‌شوند چیزی که در کشور ما تقریباً در این سه چهار رئیس‌جمهور همین‌طوری بود نوعاً کسی که به ذهنش خطور نمی‌کرده که رئیس‌جمهور می‌شود آمده شده رئیس‌جمهور؛ یعنی مردم به او رأی دادند و شده رئیس‌جمهور. وقتی رئیس‌جمهور شد، گفتند بیایید بنشینیم ببینیم مملکت را چطوری اداره بکنیم، برنامه ما چه باید باشد؟ بعضی وقت‌ها متأسفانه یک دوره تمام شده و در دورهٔ دوم هنوز می‌گوییم می‌خواهیم طرح اقتصادی‌مان را ارائه بدهیم. این برای این است که حزب پشتوانه دولت نیست که





معلوم باشد که در عرصه اقتصاد بگویند من منافع ملی ایران را این طوری تامین می‌کنم. در عرصه سیاست داخلی این برنامه من است، در عرصه سیاست خارجی برنامه من این است، در عرصه فرهنگی برنامه من این است. این است که می‌بینیم اول دولت یک حرف‌هایی زده می‌شود و آخر که می‌رسیم می‌بینیم دقیقاً برعکس شده. اوائل مثلاً می‌گویند می‌خواهیم دولت را کوچک کنیم آخر که می‌رسیم می‌بینیم دولت بزرگ شد. اول می‌گویند نقدینگی را می‌خواهیم کاهش بدهیم و کنترل کنیم آخرش که می‌شود می‌بینیم نقدینگی چند برابر شده. پس این یک برنامه است. یکی هم وقتی که این شخص به قدرت می‌رسد نیروی آماده به خدمت داشته باشد. دولت در سایه داشته باشد. حزب‌ها معمولاً دولت‌های در سایه هستند؛ یعنی شما یک وزیر خارجه مستقر دارید حزب رقیب شما هم یک وزیر خارجه برای خودش دارد؛ یعنی می‌گویند من اگر به قدرت رسیدم شما وزیر خارجه خواهید شد یا از شما یک نفر وزیر خارجه خواهد شد. از آن کادری که در آن حوزه هستند؛ ولی ما نه. وقتی که دولت‌ها به قدرت می‌رسند تازه دنبال این می‌افتند که یک کمیته‌ای تشکیل شود که این کمیته افراد واجد شرایط را می‌خواهد پیدا کند. یا وقتی که مجلس می‌آید یک وزیری را استیضاح می‌کند و رأی اعتمادش را از او می‌گیرد، بعد می‌مانند که حالا چه باید کرد؛ یعنی این طوری نیست که احساس کنید دست پر است و بلافاصله نیروی دیگری را معرفی می‌کنند. یا اصراری که بر استفاده از بازنشسته‌ها هست این علامت این است که ما کادر جوان متخصص پا به کار توسط احزاب مان تربیت نکردیم که اصلاً نگذارند فرد به سن بازنشستگی برسد. مرتب گردش نخبگان وجود داشته باشد حتی جالب است خود احزاب ما؛ یعنی همین احزابی که داریم عمده‌تاً حالت شخصی دارد؛ یعنی کسی که حزب را تأسیس می‌کند این را آن قدر ادامه می‌دهد و آن قدر دبیر کل است که از دنیا می‌رود بعد همین احزابی که داریم، خودشان می‌گویند یکی از مشکلاتشان این است که تقریباً با نسل جوان اکثراً قطع ارتباط کردند و اصلاً ورودی ندارند و یک گروه‌های بسته‌ای هستند.





پس به لحاظ کار ویژه‌های احزاب می‌توانیم بگوییم که گویا حزب نداریم. به لحاظ مسئولیت‌پذیری هم می‌توانیم بگوییم حزب نداریم؛ یعنی این دولت‌هایی که داشته‌ایم، هیچ حزبی نمی‌آید مسئولیت قبول کند بگوید فلان دولت مال ما بوده، بعد می‌بینید که حتی خود آن جناح هم می‌گوید مال ما نبوده. این باعث می‌شود که مردم دچار سردرگمی بشوند. وقتی یک کسی می‌آید مجلس، الان این وابستگی حزبی‌اش چیست؟ فلان تصمیم مثلاً در مجلس گرفته شد آیا نمایندگان از همه احزاب به او رأی دادند یا مثلاً یک حزب خاصی به او رأی داد. اصلاً این برنامه‌ای که آنجا در مجلس مطرح شد حالا چه طرح بود یا لایحه، این مال چه کسی بود؟ یعنی آیا یک حزب خاصی این را پیگیری می‌کرد که بعد بگوید من مثلاً در طول چهار سال این چهار برنامه را در مجلس به تصویب رساندم. این قانون را من پیگیری کردم، به تصویب رساندم.

وقتی یک کار خوبی اتفاق می‌افتد همه می‌گویند مال ما بود. این کار، کار ما بود. این برنامه، برنامه ما بود. وقتی خراب می‌شود همه خودشان را می‌کشند کنار. وقتی یک مدیری خوب کار می‌کند همه می‌گویند این مال ما بود. وقتی خراب می‌شود همه می‌کشند کنار و می‌گویند نه. این مال ما نبوده. می‌گویند پس چرا شما به کار گرفتید؟ می‌گویند تحمیلی بوده. ببینید ما در علوم سیاسی می‌گوییم حزب وقتی شکل می‌گیرد که یک گروهی بیایند بگویند ما منافع یک قشر خاصی را می‌خواهیم نمایندگی کنیم. حالا در تعابیر مارکسیستی می‌گفتند یک طبقه خاصی؛ ولی حالا طبقه نمی‌گوییم. می‌گوییم یک حزبی تأسیس بشود، البته الان داریم، می‌گویند من فقط مدافع منافع مثلاً قشر کارگر هستم. من فقط منافع این گروه را پیگیری می‌کنم و می‌خواهم قشر کارگر ارتقاء پیدا کند. من تربیت کادرم از همین قشر خواهد بود برنامه‌های من از این منظر خواهد بود برای اداره مملکت. این اتفاقات؛ یعنی حتی احزابی که آمدند و اعلام کردند... اکثر احزاب ما که اصلاً اقشار خاص را نمایندگی نمی‌کنند. دلیل هم دارد. ببینید طرف می‌خواهد همه را داشته باشد در نتیجه هیچ کسی را ندارد چون اصلاً برآمده از آن قشر خیلی از اینها نیستند. به‌رحال بحث احزاب یک بحث



مفصلی است. من در کتاب تحولات سیاسی اجتماعی ایران معاصر یک فصل مفصلی را به بحث ناکارآمدی احزاب در ایران اختصاص دادم و مفصل بحث کردم که احزاب قبل از انقلاب چگونه بودند و بعد چگونه هستند و چرا در ایران اصلاً حزب پا نمی‌گیرد و چرا رویکرد نهادگرایی و سازمان‌گرایی اصلاً ضعیف است.

ببینید اگر شرایط فرهنگی و زیرساخت‌های حزبی فراهم نباشد حزب پا نمی‌گیرد. یکی از چیزهایی که در دنیا داریم کسی که عضو حزب می‌شود یک حق عضویتی می‌پردازد برای اداره امور حزب. در ایران می‌دانید چکار کردند؟ گفتند ما می‌خواهیم حزب داشته باشیم دولت بیاید به ما بودجه بدهد. ما در گذشته در دوره دولت اصلاحات مجلس شورای اسلامی آمد برای احزاب بودجه گذاشت. پول توزیع کردند بین احزاب. یکی از دلایلی که شروع شد تأسیس حزب و تعداد بسیاری حزب در آن دوره رفت تصویب شد مال این بود که یک پولی بگیرند. این خیلی نادرست است و اصلاً به لحاظ الفبای علم سیاست هیچ توجیهی ندارد. بعد دوباره خانه احزاب درست شد و بعد چه شد؛ ولی به هر حال آن چه که ما امروز داریم، ما یک حزبی نداریم در ایران که این یک برنامه‌ای اعلام کرده باشد که ما الان بگوییم که بروید سایت فلان حزب را ببینید این برای اداره کشور برنامه روشنی دارد و دستش پرکادر است و می‌تواند بگوید... نه. غالباً می‌آیند کاندیدا می‌شوند افراد بدون وابستگی‌های حزبی. یک مشکلی دیگری که داریم این است که بین نظام انتخاباتی ما و نظام حزبی ما هیچ ارتباطی برقرار نیست؛ یعنی افراد می‌آیند کاندیدا می‌شوند بعد می‌گویند شما از حزبی یا جایی هستید؟ غالباً می‌گویند که من مستقل هستم. اگر یک جایی لیست هم ارائه می‌شود معنای این لیست باز این نیست که اینها از یک حزب هستند بیشتر حالت جناح پیدا می‌کند نه حزب. بعد که اینها می‌روند در مجلس یا می‌روند در دولت، باز این ارتباط لرزان است؛ یعنی حزب مسئولیت رفتار آنها را به عهده نمی‌گیرد و آنها هم هیچ نمایندگی از حزب برای خود قائل نیستند. این هم یک مشکلی است که سیستم حزبی در ایران را تضعیف می‌کند؛ یعنی احزاب در ایام انتخابات که دیگر گُل حضور احزاب باید در

صحنه‌های سیاسی باشد بود و نبود حزب یا حزبی بودن یا نبودن نامزدها هیچ اهمیتی ندارد. فرد به‌عنوان خودش می‌آید کاندیدا می‌شود و به‌عنوان خودش... یک دفعه هم می‌بینید که انتخاب شد و دستش هم خالی است از برنامه.

البته استثناءها همیشه هست؛ یعنی ممکن است کسی که حتی برای مجلس کاندیدا شده واقعاً برای خودش یک برنامه‌ی روشنی بشخصه داشته باشد یا یک حزبی در یک دوره‌ای مثلاً یک برنامه‌ای تهیه کرده باشد؛ ولی یک چیزی که قابل توجه باشد تا الان که خدمت شما هستیم، نداریم.

**مجله پاسخ:** استاد اجازه بفرمایید در پایان سؤالی دیگر در باب یکی از شئون مهم رهبری بپرسیم. همان طور که مستحضرید یکی از مهمترین اتفاقاتی که در سالهای ابتدایی پیروزی انقلاب رخ داد حمله‌ی عراق به ایران بود. از طرفی هم از اختیارات رهبری فرماندهی نیروهای نظامی است. در این موضوع بعضی شبهه کرده‌اند که چرا بعد از فتح خرمشهر جنگ ادامه پیدا کرد با اینکه امکان صلح وجود داشت و امام خمینی علیه السلام می‌توانست به جنگ خاتمه دهد؟

♦ بعد از اینکه بخش‌های عمده‌ی سرزمین‌مان را از عراق گرفتیم که البته خرمشهر نماد این است که ما دشمن را عقب راندیم. واقعاً مسئله مثل همین امروز است که طرف می‌گوید بیایید مذاکره بکنیم شما چرا مذاکره نمی‌کنید. بحث این است که طرف چطوری می‌گوید مذاکره بکنید. آن زمان هم خیلی‌ها این را گفتند. پیشنهاداتی که شده چه چیزی بوده؟ چه کسی پیشنهاد داده از کجا آمده؟ یکطرفه که نمی‌توانستیم وارد بشویم. بگوییم الان خرمشهر را گرفتیم. چطوری باید صلح بکنیم؟ بالاخره دشمن متنبه شده باشد یا نه؟ این را حمل بر ضعف می‌کند؛ یعنی بوده در این مدت از آن طرف یک تقاضای جدی شده باشد؟ لااقل کسانی که بعد از فتح خرمشهر را مطرح می‌کنند که خیلی هم محل بحث است هنوز من بشخصه ندیدم یک ادله‌ی قانع‌کننده‌ای ارائه بکنند و بگویند فلان هیئت از فلان جا آمده بود. خب این هیئت چقدر اختیارات داشت آیا واقعاً عراق قبول داشت این را یا نه. فقط اینها می‌خواستند یک استمزاجی بکنند ببینند ایران در چه وضعی است. در مرحله‌ی ضعف است یا نه؟





شاهد من بر این حرف چیست؟ شاهد من بر این حرف پذیرش قطعنامه است. ببینید شورای امنیت قطعنامه ۵۹۸ را تصویب کرد. جالب است صدام زودتر از ما قبول کرد. ایران یک خرده طول کشید تا قبول کند؛ ولی بالاخره ایران هم قبول کرد ایران که قبول کرد، چه اتفاقی افتاد. مردم ما کسانی که سن شان کمی بیشتر است یادشان است. جوان‌ها هم حتماً تاریخ را خواندند و فیلم‌ها را دیدند و می‌دانند. بلافاصله تا جمهوری اسلامی قطعنامه را قبول کرد عراق با همکاری سازمان منافقین حملات گسترده‌ای را به ایران شروع کردند. مگر این کار را نکردند؟ چرا؟ چون تحلیلشان این بود که ایران که الان قطعنامه را پذیرفته ضعیف شده. اگر قوی بود نمی‌پذیرفت. همین تحلیلی که شاید امروز آمریکایی‌ها بحثشان این است که این چیزی که باعث شد ایرانی‌ها بیایند پای مذاکرات برجام این بود که مثلاً تحریم‌ها اثر گذاشته بود و دیگر ضعیف شده بودند. چون یک چنین تحلیلی دارند از برجام خارج شدند و گفتند ما تحریم‌ها را اعمال می‌کنیم تا چنین و چنان شود. غافل از اینکه اصلاً بحث جمهوری اسلامی این نیست. جمهوری اسلامی می‌گوید واقعاً اگر عراق آمده قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفته، صدام آمده این را پذیرفته حالا مثل اینکه بر ما ثابت شد که واقعاً طرف مقابل این دفعه دیگر جدی است و می‌خواهد ما برسیم به یک آتش بسی، حالا ما هم این را می‌پذیریم؛ اما به محض پذیرفتن دشمن ماهیت خود را بر ملا کرد؛ بنابراین با توجه به این اتفاقی که اینجا افتاد و بعد حضور گسترده مردم ایران که باعث پشیمانی دشمن شد که اینها فکر می‌کردند ایرانیان خسته هستند و ضعیف شدند؛ ولی مردم آمدند به میدان، و ببینید چطور خداوند با امام که آمد آبروی خودش را وسط گذاشت، معامله کرد و آن جام زهر تبدیل شد به یک جام شیرین و واقعاً اتفاق معجزه گونه‌ای بود که افتاد. چون بعضی‌ها واقعاً تحلیل شأن این بود که ما ضعیف شدیم و به امام علیه السلام هم شاید همین بحث‌ها را منتقل کرده بودند. به هر حال این اتفاق افتاد؛ بنابراین کسانی که آمدند گفتند که می‌شد بعد از فتح خرمشهر یا موارد این طوری یک جاهایی می‌شد صلح کرد، با توجه به همین شاهد تاریخی که بعد از پذیرش قطعنامه داریم و حمله دشمن اتفاق افتاده، اینها

همه از بین می‌رود و قابل قبول نیست که در واقع تحلیل و مسیری که امام علیه السلام طی کرده مسیر درستی بوده. چنانچه جالب این است که مثل اینکه صدام عادت کرده باشد به حمله کردن و به تجاوز، بعد هم می‌بینیم که به کویت حمله می‌کند بالاخره همان پیش‌بینی که امام علیه السلام کرده بود اتفاق افتاد که امام علیه السلام به این کشورهای عربی فرموده بودند که کمکش نکنید این یک روزی اگر جنگ با ایران هم تمام بشود به شما حمله خواهد کرد و یک چنین خوی و خصلتی پیدا کرده است.

